فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات تفسیری
سال چهارم، پاییز ۱۳۹۲، شماره ۱۵
صفحات ۶۰ ـ ۲۹

Commentary Studies
A Quarterly Research Journal
Vol. 4, Autumn 2013, No. 15

توکل و مسئله کفایت خدا از منظر آیات قرآن

محمدتقی فعالی*

چکیده

توکل از مفاهیم ارزشمند و زیبای قرآنی است که دسترسی به حقیقت آن در کشف ماهیت ایمان موثر است و بر اساس آن معنای روزی بدون حساب و مسبب الاسباب بودن خداوند روشن می‌شود. از دیرزمان تا کنون در بحث توکل ذهن آدمی با مسائلی چند مواجه است. ازاین‌رو هرگاه سخن از آفرینش انسان و به‌دست‌گیری زمام امور انسان از سوی خداوند می‌شود، بی‌درنگ پرسش از نیازمندی یا بی‌نیازی خدا به انسان، ذهن کنجکاو آدمی را پر می‌کند و به دنبال آن مسائلی چون: رابطه توکل با تنبلی، ارتباط توکل با فقرآوری، چگونگی جمع میان توکل و توسل به اسباب ظاهری و آثار بیرونی و درونی توکل، در انسان مطرح می‌شود. مقاله حاضر با نگاهی عمیق و کاربردی به آیات قرآنی و متون دینی، مسئله محوری مزبور و ابعاد مختلف آن را مورد بررسی قرار داده است.

واژگان کلیدی

آیات توکل، تسبیب، کرامت نفس، وکیل، حساب، رزق، تفویض و تسلیم.

طرح مسئله

توکّل حقیقتی والا و لازمه ایمان به خدا است. توکّل به خدا در کتاب و سنت بارها تکرار شده و از مفاهیم ارزشمند و زیبای دینی تلقی می‌شود. یکی از مباحث مهمی که در ارتباط با توکل در قرآن و

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. m.faali@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۱۸

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

کلمات مفسرین بیان شده این است که خداوند برای اهل توکل کافی است. (طلاق / ۳) برای بررسی این مسئله، دسترسی به حقیقت توکّل و معنای آن می‌تواند راهبردی روشن در کالبدشکافی شبکه مفهومی توکّل باشد تا از این طریق عبادت و ایمان معنای خود را پیدا کند، معنای روزی بدون حساب روشن شود، مسبّب الاسباب بودن خدا آفتابی گردد و از همه مهم‌تر این سخن خداوند در قرآن آشکار گردد که چگونه خدا برای متوکلین کافی است؟

حقیقت توکّل

ریشه واژه توکّل در قرآن ۷۰ بار تکرار شده است. مرور برخی آیات به تبیین معنای دقیق توکّل کمک می‌کند:

> وَ تَوَکلْ عَلَی اللَّهِ وَ کفَی بِاللَّهِ وکیلاً. (احزاب / ۳)
> و بر خدا توکل کن؛ و کارسازی خدا کافی است.

در این آیه شریفه خداوند به توکّل توصیه می‌نماید و اشاره می‌فرماید که خداوند به‌عنوان وکیل، کافی است. مراجعه به تفاسیر مفاهیمی را پیش‌رو قرار می‌دهد. (شبر، ۱۴۰۷: ۵ / ۵۲۷؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۵ / ۳۳۳؛ سیوطی، ۱۴۱۶: ۱ / ۴۲۱؛ آل‌سعدی، ۱۴۰۸: ۱ / ۷۸۹) توکّل بر خدا به‌معنای تفویض امور خویش به اوست. وکیل به کسی اطلاق می‌شود که تدبیر امور غیر را بر اساس درخواست او انجام دهد و چون خداوند بهترین تدبیرکننده امور بندگان است او بهترین وکیل بوده و کفایت امور بنده می‌کند. واژه «کفی» اگر با حرف اضافه «باء» متعدی شود به‌معنای حافظ و کارساز به‌کار می‌رود. وکیل در این‌گونه موارد به‌معنای اسم مفعول؛ یعنی «موکول إلیه» به‌کار می‌رود و به‌معنای کسی است که کاری به او واگذاشته شده است. توکّل به خدا به‌معنای اعتماد کردن به او، اسناد دادن امر به او، او را مدبّر قرار دادن و تفویض امور به او می‌باشد. وکیل به‌معنای حافظ، کفالت‌کننده در رزق، کارساز و مدبّر به‌کار می‌رود.

> وَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الأَرْضِ وَ کفَی بِاللَّهِ وکِیلاً. (نساء / ۱۳۲)
> و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط برای خداست؛ و کارسازی خدا کافی است.

آنچه در آسمان‌ها و زمین است و به‌طور کلی تمام هستی و ماسوی، از آن اوست و خداوند کارساز و کارگزار عالم است. تفاسیر وکیل را به‌معنای حافظ، مدبّر امور خلق، کفایت‌کننده مهمّات و قیّم در تأمین رزق عباد به‌کار برده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۸۷؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۶۶؛ زحیلی، ۱۴۲۲: ۳ / ۳۳۹؛ شبر، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۱۱)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

خداوند بندگان خود را حفظ می‌کند. تدبیر امور انسان‌ها به عهده اوست. خداوند برای تـأمین رزق عباد نیازمند کمک و یاری دیگری نیست و همو است که بلایا را از انسان‌ها دور می‌سازد. آل‌سـعدی اظهار می‌دارد که وکالت نیازمند سه عنصر است؛ وکیل باید عالم به امور باشد، وکالت قرین توانمندی است و نیز تدبیر به همراه حکمت از لوازم وکالت محسوب می‌شود. از این‌رو شخص وکیل برای انجام وکالت باید عالم باشد، نیرومند باشد و بر اساس حکمت تدبیر نماید. (آل‌سعدی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۲۲)

آلوسی به این نکته زیبا اشاره دارد که یکی از اسماء خدا، اسم شریف «وکیل» است و وکیل بر کسی اطلاق می‌گردد که کارها به او سپرده شود. در میان کارها، عملی که شـاخص اسـت تـأمین رزق بندگان می‌باشد. هرکس به خدا توکّل کند، خداوند او را کفایت کرده تدبیر امورش می‌نمایـد. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۵۸)

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال / ۴۹)

و هر کس بر خدا توکل کند، پس (پیروز می‌گردد؛ چرا) که خـدا شکسـت‌ناپـذیری فرزانه است.

این فراز در پاسخ منافقان و بیماردلان مطرح می‌شود. زمانی که بددلان در رابطـه بـا مؤمنـان اظهار داشتند که دینشان آنها را فریب داده است خداوند در پاسخ، توکّل به عزیـزِ حکـیم را پـیش می‌کشد. مفسّران توکّل بر خدا را چنین تشریح می‌کننـد: توکّـل بـه خـدا اعتمـاد کـردن بـه او و نصرت‌طلبی از اوست، توکّل به‌معنای تسلیم و تفویض به‌کار می‌رود، کسی که بر خدا اعتماد کند و کار خویش را به او واگذارد، بر او توکّل کرده است. توکّل لازمه ایمان بوده به دنبال خود رضـایت از فعل خدا را درپـی دارد. (فـیض کاشـانی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۰۹؛ حسـینی شـیرازی، ۱۴۲۴: ۲ / ۳۴۴؛ بغدادی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۱۹)

در این آیه شریفه از دو اسم «عزیز» و «حکیم» اسـتفاده شـده اسـت؛ او عزیـز اسـت؛ زیـرا کـه شکست‌ناپذیر می‌باشد و او حکیم است؛ زیرا که تدبیر امور بندگان را بـر اسـاس حکمـت و مصـلحت انجام می‌دهد. براین‌اساس مضمون آیه این است که اگر کسی در برابر تهمت و آزار دیگران بـه خـدا توکّل کند و زیر سایه اسم عزیز و حکیم قرار گیرد خداوند او را شکست‌ناپذیر کرده موجـب مـی‌شـود آزار دیگران به او صدمه نزند و نیز بر اساس مصلحت و حکمت، تدبیر امور آن بنده را انجام می‌دهـد. آیه این اصل را به ما می‌دهد: اگر کسی قصد آزار دادن شما را داشت، شـما بـا توکّـل بـه خـدا آزار و صدمه او را از خود دور می‌کنید به مانند اینکه تیری به‌سوی شما رها شود اما چون نزدیک شـما شـد منحرف شده به شما اصابت نکند.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. (انفال / ۲)

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه خدا یاد شود، دل‌هایشان (از عظمت خدا و کیفر او) بهراسد؛ و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود، ایمانشان افزون گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

این آیه شریفه به صورت زیبا چند نمونه از ویژگی‌های اهل ایمان را نشان می‌دهد؛ یکی اینکه به هنگام یاد خدا دلهایشان بیم‌ناک می‌شود، دیگر آنکه چون آیات الهی بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده خواهد شد و نهایت اینکه آنها اهل توکّل به خدا می‌باشند. از این آیه به دست می‌آید: مؤمن نسبت به اسم خدا و نشانه‌های او بی‌تفاوت نیست بلکه حسّاس است. هرگاه اسم خدا فضا را عطرآگین کرد درون او متحول می‌شود و حالات و احساساتش دگرگون خواهد شد.

تفاسیر را اعتقاد بر این است که توکّل بر خدا به‌معنای تفویض امور به او، اعتماد کردن خلق به او، ناامیدی از همه جا جز او و واگذاشتن تدبیر امور به او می‌باشد. (نخجوانی، ۱۹۹۹: ۱ / ۲۸۱؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۴ / ۳۲۷)

طنطاوی اظهار می‌دارد که اگر کسی دارای عقل سلیم باشد می‌داند که توکّل بر خدا منافاتی با مراجعه به اسباب نخواهد داشت بلکه اعتمادورزی به اسباب ظاهری دلیل بر قوت ایمان و حسن طاعت می‌باشد. این، حالت بی‌توکّلی است که انسان بخواهد بدون کاشت برداشت کند، بدون خوردن سیر شود، بدون تلاش نجات یابد و بدون عمل صالح ثواب برد. کسی که اهل توکّل است نه تنها از اسباب اعراض نمی‌کند بلکه با نشاط و تلاش بیشتری فعالیت کرده از تمام ظرفیت خود بهره می‌برد. (طنطاوی، بی‌تا: ۶ / ۳۰)

ابن‌عاشور به نکته ادبی اشاره می‌کند؛ در این آیه شریفه لفظ توکّل به‌صورت مضارع (یتوکّلون) به‌کار رفته است که دلالت بر استمرار می‌کند. همچنین متعلّق آن (علی ربهم) بر فعل مقدم شده است که دلالت بر حصر می‌نماید. لذا مفاد آیه این است: اهل ایمان به‌صورت مستمر فقط بر خدا توکّل می‌کنند. (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۹ / ۱۸)

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ. (فرقان / ۵۸)

و بر (خدای) زنده‌ای که نمی‌میرد، توکل کن.

نکته ظریفی که در این آیه شریفه به چشم می‌آید اینکه خداوند توکّل را تنها بر موجود زنده‌ای روا می‌دارد که هرگز نمی‌میرد؛ زیرا که اگر موجودی فناپذیر باشد، امر توکّل مضطرب شده بی‌بنیاد

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

خواهد بود. انسانِ عاقل، ستون خیمه اعتماد خود را بر امر زوال‌پذیر بنا نمی‌کند و هرگز بـه موجـودی که میراست دل نمی‌بندد. (کاشانی، ۱۴۲۳: ۴ / ۵۸۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۲۸۸)

در دو آیه متوالی سوره ابراهیم سه بار مسئله توکّل به خدا مطرح شده اسـت. مـاجرا از ایـن قـرار است که به هنگام مکالمه پیامبران با مردم، قومشان اظهار می‌داشتند که پیامبران هم مانند ما انسانی بیش نیستند اما آنها می‌خواهند مسیر زندگی ما را تغییر داده از دین نیاکانمان ما را باز دارند. پیـامبران به آنان می‌گفتند: آری چنین است ما هم، چون شما انسانی بیش نیستیم اما خداوند بر هر بنده‌ای که بخواهد منت گذاشته او را برمی‌گزیند. مؤمن باید بر خدا توکّل کند؛ زیـرا کـه او مـا را هـدایت کـرده است. سپس آنان اظهار می‌داشتند که اگر دیگران به اذیت و آزار ما بپردازند ما صـبر خـواهیم کـرد و توکّل پیشه می‌کنیم:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلاَّ بِـإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَ مَـا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِـرَنَّ عَلَـى مَـا آذَيْتُمُونَـا وَ عَلَـى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. (ابراهیم / ۱۲ ـ ۱۱)

فرستادگانشان به آنان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم و لیکن خدا بـر هـر کس از بندگانش که بخواهد (و شایسته بداند)، منّت می‌گذارد (و نعمـت نبـوّت بـه او عطا می‌کند)؛ و برای ما شایسته نیست که جز بـه رخصـت خـدا، بـرای شـما دلیلـی (و معجزه‌ای) بیاوریم؛ و مؤمنان، پس باید تنها بر خدا توکل کنند. و چـرا مـا بـر خـدا توکل نکنیم، درحالی‌که ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است؟! و قطعاً بـر آزارهایتـان بر ما، شکیبایی خواهیم کرد؛ و توکل‌کنندگان، پس باید تنها بر خدا توکل کنند.

المیزان از این دو آیه دو استدلال جهـت ضـرورت توکّـل کـردن بـه خـدا فـراهم مـی‌سـازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۳۲)

استدلال اول

تمام تحول‌ها و نیروها از آن خداست و این است معنای این جمله: لاحَـولَ وَ لا قُـوَّةَ إلاّ بـالله. خداونـد مبدأ و منتهای تمام امور است، او تدبیرکننده کل اشیاء است، همو خالق و مالک تمام هسـتی اسـت. براین اساس تنها خدا بر تمام اشیاء وکیل است. پس بر هر معتقد و مؤمنی لازم است که خداوند را در تمام امور وکیل خویش قرار دهد. به بیان دیگر انسان باید خدا را وکیل خود قـرار دهـد؛ زیـرا کـه او وکیل و مدبّر تمام کائنات است. (وَ علَى اللّهِ فَلْيَتَوكلِ الْمُؤْمِنُون)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

استدلال دوم

خداوند انسان را هدایت می‌کند، راه‌های منتهی به خود را به آدمیان می‌نماید. پس او به بندگان خویش خیانت نکرده خیر و مصلحت آنها را به آنان نشان می‌دهد. از این‌رو باید به خداوندی که فقط خیرخواه بندگان است اعتماد جست و تمام امور را به او واگذار کرد. به عبارت دیگر فقط باید به خدا توکّل نمود؛ زیرا که فقط او خیرخواه و راهنمای بندگان است. (وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا)

به تعبیر روشن‌تر آنچه در هر دو استدلال مشترک است اینکه می‌گوییم «باید» فقط به خدا توکّل کرد؛ زیرا که فقط خداوند مدبر و هادی است. توکّل به خدا ضرورت دارد چون که واقعیت جز این نیست و غیر این را برنمی‌تابد. جهان به گونه‌ای است که تنها با اعتماد به خدا و توکّل به او کار می‌کند و به انسان نفع می‌رساند و خود را در خدمت انسان قرار می‌دهد.

بر این اساس می‌توان گفت توکّل به خدا ضرورت دارد؛ زیرا که جهانِ خدا و کائناتِ او فقط براساس توکّل کارا و کارسازند و بدون توکّل جهان به انسان جواب مثبت و درخور نمی‌دهد. نتیجه جالبی که از این بیان بدست می‌آید اینکه حتی اگر انسان ایمان و اعتقادی هم به خدا ندارد بهتر است بر خدا توکّل کند. در برخی آیات با این تعبیر بسیار معنادار و زیبا مواجه می‌شویم: خدا مرا بس است و این تعبیر با توکّل همراه شده است:

> فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. (توبه / ۱۲۹)
>
> و اگر (مردم) روی برتافتند، پس بگو: «خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، مرا بس است؛ تنها بر او توکل کردم؛ و او پروردگار تخت بزرگ (جهان‌داری و تدبیر هستی) است.

واژه «حسبی» از ریشه «حساب» است. براین اساس مضمون آیه چنین می‌شود که خداوند به لحاظ حسابرسی برای من کافی است؛ زیرا آن‌گونه به محاسبه من می‌رسد که مرا از غیر بی‌نیاز کرده نعمت‌های فراوان و بی‌کران در اختیار من قرار می‌دهد و از آنجا که او بهترین و زیباترین تدبیرها را برای من انجام می‌دهد، پس سزاست که فقط به او اعتماد کرد و توکّل جست. (مغنیه، بی‌تا: ۱ / ۲۶۵؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۲ / ۴۴۶؛ زحیلی، ۱۴۲۲: ۶ / ۴۳۴)

بروسوی برای توکّل معنای خاصی بیان می‌کند و آن اینکه توکّل؛ یعنی اعتماد قلبی به خدا به‌گونه‌ای که موجب رهایی از اضطراب، تشویش و ناآرامی گردد. براین اساس توکّل برای انسان آرامش به ارمغان می‌آورد. (بروسوی، بی‌تا: ۳ / ۵۴۶)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

برخی از تفاسیر ذیل آیه‌ای از سوره انعام مطلب جالبی را اظهار داشته‌اند و آن اینکه واژه وکیل به دو صورت استعمال دارد: «وکیلٌ علیهم» به‌معنای وکیل بر آنان و «وکیل لهم» به‌معنای وکیلِ آنان. آنچه برای خدا ثابت است اولی است نه دومی. پس خداوند وکیلِ بندگان نیست بلکه بر آنها وکیل است. به بیان دیگر خداوند بر بندگان مسلّط بوده بر آنها تدبیر و قیّومیت دارد. (طوسی، بی‌تا: ۴ / ۲۲۲؛ شبر، ۱۴۰۷: ۲ / ۲۹۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۵۳۳؛ بروسوی، همان: ۷۶)

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وكِيلٌ. (انعام / ۱۰۲)

این خدا پروردگار شماست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار هر چیزی است؛ پس او را بپرستید؛ و او بر هر چیزی کارساز است.

فرازی دیگر از آیات قرآن صبر را با توکّل همراه نموده است. آنان که ظلم می‌بینند و در راه خدا هجرت می‌کنند نصیبی نیکو به آنان داده می‌شود. آنان باید صبر و توکّل پیشه کنند:

الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. (نحل / ۴۲)

(مهاجران) کسانی هستند که شکیبایی کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

روح البیان درباره این آیه چنین بیان می‌کند که مهاجرین بر امور مختلف نظیر دوری از وطن، خانواده و نیز شدائد تحمل و صبر نمودند، همچنین از سوی کفار آزار و اذیت‌های فراوانی را دریافت کردند. خداوند از آنها صبر و توکّل می‌خواهد. در این فراز به دلیل تقدم (علی ربهم) حصر مستفاد است و به دلیل مضارع بودن فعل (یتوکّلون) استمرار. پس مؤمنِ مهاجر فقط به خدا باید اعتماد کند و در این اعتمادورزی باید اصرار ورزد. دراین صورت روح به مقامات بالا نزدیک می‌شود، جذبه‌های الهی قلب را فرامی‌گیرد، هجرت از وجود مجازی رخ می‌دهد، نفس در اقیانوس هستی مستهلک می‌شود، اوصاف بشری از روح انسان رخت بر می‌بندد و مجاهدات منشأ مشاهدات خواهند شد. (بروسوی، بی‌تا: ۵ / ۳۶)

کاربردها

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر توکّل به‌معنای واگذاشتن امور به غیر و تسلیم و تفویض امور به دیگری است، دراین صورت فرد دیگری وجود دارد که کارهای ما را انجام می‌دهد، پس چه نیازی به کار کردن است؟ اگر کارها به او واگذاشته شود و خداوند عهده‌دار کارهای انسان شود، براین

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

اساس انسان بی‌کار خواهد شد. آیا توکّل با این فرض، سبب تنبلی انسان نمی‌شود؟ آیا انزواطلبی و بریدن از خلق نتیجه آن نخواهد بود؟ آیا پیامد این امر فقر نخواهد بود؟ پس تأکیدهای فراوان دین بر کار و تلاش به چه معنا است؟ توسّل به اسباب ظاهری چه معنا و مفهومی پیدا می‌کند؟ آیا توکّل؛ یعنی بدون کاشت، برداشت نمودن؟ آیا توکّل؛ یعنی بدون تلاش نجات یافتن؟ و آیا معنای توکّل این است که فرد بدون انجام عمل صالح به اجر و ثواب دست یابد؟

متأسفانه برخی توکّل را به‌گونه‌ای مطرح می‌کنند که نه تنها مفهوم قرآنی نیست، بلکه آفات و آسیب‌هایی در پی خواهد داشت. این سؤال‌ها و نگاه‌ها نشان می‌دهد که باید تحلیل دقیقی از معنای توکّل ارائه نمود و جایگاه شایسته آن را در مفاهیم دینی نشان داد به‌گونه‌ای‌که بود و نبود آن برای ما معنادار شود، آثار آن فهمیده شود و دقیقاً دانسته شود آن زمان که به خدا توکّل می‌کنیم چه کاری باید انجام دهیم؟

خداوند تمام اجزا و اشیاء را آفرید. هرگاه خداوند دست به خلقت پدیده‌ای می‌زند با تحلیل ذهنی می‌توان گفت گویا دو امر محقق شده است؛ یکی اصل وجود آن و دیگری خاصیت‌بخشی به آن. مثلاً آنگاه که خداوند دست به خلقت آب زد، او هم آب را آفرید و هم به آب یک خاصیتی داد و آن اینکه عطش انسان را برطرف می‌سازد. آن زمانی که مشیت خدا به آفرینش آتش تعلّق گرفت، او هم آتش را آفرید و هم برای آتش خصیصه و اثری در نظر گرفت که آن سوزانندگی یا احتراق است.

البته این گفته بدین معنا نیست که هر پدیده‌ای تنها یک خاصیت دارد بلکه یک موجود می‌تواند ویژگی‌ها و آثار متنوعی داشته باشد، چنان‌که مثلاً آب، پاک کننده، (فرقان / ۴۸) برکت بخش (ق / ۹)، موجب حیات (انبیاء / ۳۰) و نیز رافع عطش می‌باشد. مهم این است که باید میان اصل وجود اشیاء از یکسو و خواص و اثربخشی آنها تفکیک شود.

خداوند فوق تمام اشیاء و اسباب قرار دارد و به تعبیری او مسبّب الاسباب است. خالق و مالک عالم، به تمام اشیاء اثربخشی و تأثیرگذاری را داده است؛ یعنی اگر آب، رفع عطش می‌کند این اثربخشی و خاصیت را خداوند به آن داده است. اگر خورشید، خاصیت نورافشانی و گرم‌کنندگی دارد این اثر را خداوند به این پدیده عطا نموده است. بر این اساس به خداوند گفته می‌شود: سبب‌ساز؛ بدین معنا که اوست که اسباب را اسباب کرده است و اوست که عوامل مؤثر را در عالم تأثیرگذار نموده است و اوست که به هر پدیده‌ای خاصیت و اثری بخشیده است.

حال فرض می‌شود که «کار» اثری به‌نام درآمد یا ثروت دارد. براساس تحلیل سابق چنین نتیجه می‌شود که خداوند این اثر را به کار و تلاش انسان داده است. اگر چنین است که چنین است، چندین فرض دیگر نیز مطرح می‌شود:

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

ـ سبب‌ساز عالم، اثر را از آن مؤثر سلب کند؛ بدین معنا که انسان کار کند اما به دنبال آن درآمدی کسب نکند.

ـ سبب‌سازِ عالم، آن اثر را به ضدّش تبدیل کند؛ بدین معنا که انسان کار کند اما کار و تلاش برای او فقر و نه ثروت را به دنبال آورد.

ـ سبب‌سازِ عالم، آن اثر را مضاعف کند؛ بدین معنا که انسان کار کند و درآمد مضاعفی را برداشت نماید.

ـ سبب‌سازِ عالم، آن اثر را از طریق مؤثر دیگری در اختیار قرار دهد؛ بدین معنا که آدمی نه از طریقِ کار بلکه از طریق دیگری به ثروت دست یابد. چنان‌که برخی آدمیان با بخشش به ثروت می‌رسند. آنان می‌بخشند و از رزق الهی بهره‌مند شده ثروتمند می‌شوند.

فرق شخصی که توکّل نمی‌کند و فردی که اهل توکّل است این است که فردِ بی‌اعتماد، کار می‌کند و اعتقادش این است که فقط از طریق کار و تلاش خودش به ثروت می‌رسد. این اعتقاد او را بر آن می‌دارد تا اولاً برای ثروتِ بیشتر به‌کارِ بیشتر روی آورد و از این طریق خود را نابود سازد، ثانیاً اطرافیان خود را نظیر همسر و فرزند تحت فشار قرار دهد که آنها هم تا می‌توانند خود را به رنج و زحمت انداخته کار کنند و ثالثاً چه‌بسا با این تلقی به کارهایی روی آورد که با تلاش کمتر، ثروت‌اندوزی بیشتری درپی داشته باشد و این یعنی تمایل به کارهای ناشایست.

اما کسی که اهل توکّل به خدا است کار می‌کند، اما تلاش خود را علّت و سبب مستقل برای کسب درآمد نمی‌بیند؛ زیرا که خداوندِ سبب‌ساز می‌تواند با تمام چهار فرض پیش‌گفته در باب کار و تلاش او تصمیم گیرد. دراین‌صورت فردِ با اعتماد، تلاش می‌کند ولی اثربخشی آن را از خدا می‌طلبد. این اعتقاد موجب می‌شود که:

الف) او بیش از اندازه کار و تلاش نکند؛

ب) حق کار را ادا کند؛

ج) آرامش و نشاط خویش را در کار حفظ نماید؛

د) با توکّل به آثاری مضاعف و سرشار دست یابد؛

ه) در نهایت اگر گاهی کار او جهت کسب ثروت مؤثر نیافتاد یقین نماید که سبب‌سازِ عالم در این مورد سبب‌سوزی نموده تا خیر و برکت بیشتری به او عنایت کند. لذا نگرانی و اضطراب به خود راه نداده آرامش خود را از کف نمی‌دهد.

پس فرق بی‌اعتماد به خدا و بااعتماد به خدا در کار کردن و کار نکردن نیست، بلکه تفاوت آن دو در بُعد قلبی و نیز ظاهری رخ می‌نماید؛ توکّل کننده با اعتقاد به سبب‌ساز بودن خدا، اعتماد و امید

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

خویش را فقط به او می‌بندد و اگر کوشش او منجر به نتیجه دلخواه نشد هرگز نگران نخواهد شد، اما انسان غیر موحّد و نامتوکّل روزی خود را در کار خویش می‌جوید یـا رزق خـود را در دسـت دیگـران می‌بیند و اعتقاد او چنین است: این من هستم که کار می‌کنم و کسب ثروت می‌نمایم، این من هستم که روزی خانواده‌ام را تأمین می‌کنم و این من هستم که آب و نان دیگران را می‌دهم.

به بیان دیگر توکّل «واگذاشتن کارها» به خدا نیست بلکه «واگذاشتن تأثیر کارها» بـه خداسـت. توکّل «تسلیم کارها» به او نیست بلکه «تسلیم و اسناد تأثیرگذاری امور» به اوست. توکّل بدین معنـا است که به سبب‌ساز عالم اعتماد کنیم. توکّل بدین معنا است که کار از ما و رزق بخشی از او.

توکّل را می‌توان از پیامبر خلیل الرحمن یاد گرفت؛ آنگاه که هیزم فراوان جمع شـد، آتـش شـعله کشید و ورود به آن منطقـه نـاممکن گشـت، نـاگزیر از منجنیـق اسـتفاده شـد. ابـراهیم‌ؑ را درون منجنیق گذاردند و او را به‌سوی کوه آتش افکندند. امام صادق‌ؑ فرمود:

> هنگامی که ابراهیم‌ؑ به سمت آتش پرتاب شد جبرئیل به او سلام کـرد و گفـت: «أَ لَکَ حاجَةٌ؟؛ آیا حاجتی داری؟» ابراهیم‌ؑ جواب داد: «أمّا إلیک فَلا؛ اما بـه تـو نه!» جبرئیل به ابراهیم‌ؑ اشاره کرد کـه از خـدا نیـاز خـود را بخـواه. ابـراهیم‌ؑ گفت: «حَسبي مِن سُؤالي عِلمُهُ بِحالي؛ همین قدر که او حال مـرا مـی‌بینـد، کـافی است.» در این حالت خداوند به آتش امر کرد که بر ابراهیم‌ؑ سرد و سـالم باشـد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۵۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۳۶)

توکل در روایات تفسیری

مناسب است در باب توکّل بـه برخـی از احادیـث نگـاهی شـود. توکّـل نـوعی اعتمـاد بـه خداسـت. حضرت علی‌ؑ به این حقیقت اشاره کرد که هرکس می‌خواهد به خدا اعتماد کند به توکّـل اعتمـاد کند: «التَوَّکلُ خَیرُ عِمادٍ؛ (آمدی، ۱۳۶۶: ۱۹۶) توکّل بهترین تکیه‌گاه است».

کسی که تدبیر امور خویش را به خالق عالم واگذار کند برای خود سرمایه‌ای ذخیره نموده اسـت. سرمایه چیزی است که می‌توان با آن کسب و کار نمود و از سود و بهره آن استفاده کرد. پنـاه بـردن به خدا و اعتماد کردن به او سرمایه‌ای است بی‌پایـان کـه ثمـرات و منـافع بـی‌شـماری در پـی دارد. امام علی‌ؑ فرمود: «التَوَّکلُ بِضاعَةٌ؛ (همان: ۱۹۷) توکّل، سرمایه است».

رسول خداﷺ به این حقیقت والا اشاره کرد که هرگاه فردی زمام امور خویش را به خدا سپارد و چشم از داشته‌های دیگران برگیرد و به امکانات درونـی و بیرونـی خـویش قناعـت ورزد، او نـه تنهـا

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

محتاج دیگران نخواهد شد بلکه دیگران دست نیاز به‌سوی او دراز می‌کنند؛ زیرا وی به وجودی اتّکا کرده است که بی‌نیاز مطلق است:

> لَو أنّ رجُلاً تَوکَّلَ علی اللهِ بِصِدق النِیّة لأحتاجَت الیه الامورُ مِمَّن دُونَه، فَکیفَ یحتاجُ هو و مولاه الغَنِّي الحَمیدُ. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۲۱۷؛ طبرسی، ۱۳۸۵: ۱۸)
>
> اگر مردی با نیت درست به خدا توکّل کند، احتیاج کارهای دیگران به او بیفتد؛ زیرا چگونه او [به دیگران] احتیاج پیدا کند در حالی که مولایش بی‌نیاز و ستوده است.

توکّل حالتی درونی و احساسی باطنی است. اگر حس اعتماد به خدا در درون انسان پدید آید، نفسِ این احساس مقدس در عالم تأثیرگذار است. ازجمله آثار توکّل اینکه اسباب ظاهری را به سمت انسان می‌کشاند که دراین‌صورت انجام کارها برای آدمی سهل و روان خواهد شد. به عبارت دیگر انسان در این جهان ناچار است از طریق علل و اسباب به نتایج و اهداف دلخواه برسد. حصول این اسباب و دسترسی انسان به آنها دو گونه است؛ دشوار و آسان. کسی که به سبب‌ساز عالم اعتماد کند، اسباب ظاهری در خدمت او خواهد بود و کسی که به خودِ اسباب عادی اعتماد قطعی ورزد، همین اسباب از او فاصله گرفته خود را به دشواری و سختی در اختیار او قرار می‌دهد. امیرمؤمنان علیه‌السلام به این نکته لطیف چنین اشاره می‌فرماید:

> مَن تَوکَّلَ عَلَی اللهِ ذَلّت له الصِّعابُ و تَسهَّلَت عَلیه الاسبابُ. (آمدی، همان)
>
> هرکه به خدا توکّل کند، دشواری‌ها بر او آسان شود و اسباب برایش فراهم گردد.

ای کاش انسان‌ها به اندازه پرندگان به خدا اعتماد داشتند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیثی چنین می‌فرماید:

> لَو أنّکم تتوکّلون عَلی اللهِ حق تَوکُّلِهِ لَرَزَقکم کما یَرزُقَ الطَّیرَ، تَغدو خِماصاً و تَروحُ بطانا. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۸ / ۱۵۱؛ شعیری، ۱۳۶۳: ۱۱۷)
>
> اگر شما، چنان‌که باید، به خدا توکّل کنید، خداوند همان‌گونه که پرنده را روزی می‌دهد؛ با شکم خالی می‌رود و با شکم پر برمی‌گردد، شما را نیز روزی می‌دهد.

سطوح اعتماد به خدا

اعتمادورزی و تکیه‌کردن بر خدا دارای سطوح و درجات مختلفی است. سطح‌بندی اعتماد به خدا را از آیات هم می‌توان استنباط کرد. گفتارهای قرآنی اعتماد به او را در یک درجه خلاصه نمی‌کنند بلکه آن را پلکانی در نظر گرفته‌اند. هرگاه شخص بر نردبان اعتماد به خدا بالا رود، وثوق و سرسپردگی‌اش به خالق و مبدأ عالم بیشتر خواهد شد.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

سطح اول: توکّل

از مباحثی که در باب توکّل گذشت به‌دست می‌آید که توکّل، نوعی اعتماد کردن به خداست همراه با توسّل به اسباب. توکّل با تلاش و طلب قرین است. در توکّل به‌کارگیری اسباب و رفتن پی روزی مجاز است. شخصِ با توکّل می‌تواند تدبیر کند، نقشه بکشد و با برنامه‌ریزی درصدد خیر و صلاح خویش برآید درعین‌حال که سبب‌سازی و تأثیرگذاری را از خدا می‌داند. سپردن تمام کارها به صاحب کار و تکیه‌کردن در آثار به او، نامی جز توکّل ندارد. فردِ متوکّل در پرده اسباب و علل مانده است؛ زیرا که به اسباب دلبسته و وابسته است. او هنوز در کسوت علل و عوامل است، طلب در او زنده است، اسباب عادی برای او معنا دارد، وی بی‌سبب نمی‌تواند زندگی کند، او معتقد است باید کاشت اما برداشت به اذن خدا حاصل می‌شود. (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۶ ـ ۱۱۲؛ فیض کاشانی، ۱۳۹۹: ۱۹۶ ـ ۱۹۴؛ نراقی، ۱۳۷۷: ۷۷۹؛ فارابی، ۱۳۷۱: ۳۷)

توکّل اولین گام از اعتماد به خداست؛ چراکه در توکّل هنوز نفس زنده است. نفس آدمی در پی آبادانی و باطن‌آرایی خویش است و پرواضح است که هرگاه نفس در بین باشد انسان به تباهی کشیده می‌شود. توکّل بدین معنا است: من عمل می‌کنم اما تأثیر و نتیجه عمل از آن خداست. توکّل بدین معنا است: من به اسباب روی می‌آورم ولی نتیجه را به خدا می‌سپارم. توکّل بدین معنا است: تلاش از من، نفع و رزق از او.

رو توکّل کن تو با کسب ای عمو جهد می‌کن کسب می‌کن مو به مو
(مولوی، ۱۳۷۸: دفتر اول / ۱۷۶)

سطح دوم: تفویض

در توکّل گویا نوعی رویارویی با خدا وجود دارد؛ زیرا که انسان هرگاه تلاشی کند یا عملی انجام دهد یا به سمت اسباب گام بردارد یا هرگونه تصرفی در این جهان انجام دهد، همه اینها با استفاده از نیرو و توان خود محقق شده است و این در حالی است که تمام نیروها، توانمندی‌ها و قابلیت‌ها از خداست:

مَا شَاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ. (کهف / ۳۹)
هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست.

مؤمن در حالت توکّل به هنگام انجام کارهای خود، امید و اتّکاء خویش را به‌سوی خداوند معطوف می‌دارد ولی کارها را خودش برنامه‌ریزی کرده به آن اقدام می‌کند، او احساسات و نیروهای خود را

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

می‌بیند، می‌تواند به‌عنوان اسباب ظاهری به آنها اعتماد نسبی داشته باشد و برای خود جایگاهی قائل است. اما در تفویض، گرچه بنده، تلاش و کوشش می‌کند اما معتقد است بدون خواست و مشیت خدا انسان نه احساسی دارد و نه نیرو و نه استعدادی. بدون اراده او هیچ نیرو و فعلی در جهان محقق نمی‌شود. در توکّل، فرد عمل را انجام می‌دهد و نتیجه را از او می‌خواهد ولی در تفویض فرد نیروها و کارها را از او می‌خواهد. در توکّل، تدبیرِ امور به او سپرده می‌شود اما در تفویض خودِ امور و توان انجام امور به او واگذار می‌شود. به بیانی دیگر، فردِ مؤمن به حقیقت گردن نهاده تمام هستی خویش را یکسره به خدا واگذار می‌کند. جهت مقایسه توکّل و تفویض به دو نمونه از آیات می‌توان توسّل جست:

الف) آیات توکّل

حضرت یعقوب‌علیه‌السلام نخست تدبیر نمود و به فرزندانش گفت همگی از یک دروازه وارد نشوید بلکه ورود خویش را از دروازه‌های مختلف قرار دهید تا از کید دشمنان در امان بمانید. او سپس توکّل را پیش کشید. براین‌اساس یعقوب‌علیه‌السلام «تدبیر و توکّل» نمود:

وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. (یوسف / ۶۷)

و گفت: ای پسران من! از یک در وارد نشوید و از درهای مختلف وارد شوید؛ و هیچ چیزی را که از طرف خدا (حتمی شده) است از شما دفع نمی‌کنم. حکم، جز برای خدا نیست؛ تنها بر او توکل کرده‌ام؛ و همه توکل‌کنندگان، پس باید تنها بر او توکل کنند.

یوسف‌علیه‌السلام هم از خدا نجات خواست و هم طناب را گرفت و از دل چاه بیرون آمد.

ب) آیات تفویض

ماجرای ابراهیم‌علیه‌السلام و ذبح اسماعیل‌علیه‌السلام بدین‌گونه است که ابراهیم‌علیه‌السلام خطاب به فرزندش خوابی را گفت که در آن رؤیا پسرک خویش را قربانی می‌کرد. اسماعیل به پدر خویش گفت: مأموریت خویش را انجام بده. هر دو تمام هستی خویش را به خداوند واگذار کردند و خداوندِ کارساز امور آنها و خود آنها را به زیبایی تدبیر نمود:

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ. (صافات / ۱۰۷ ـ ۱۰۵)

در واقع، این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. قطعاً، این تنها آزمایشِ روشنگر بود و قربانی بزرگی را تاوان او دادیم.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

در قرآن تنها یک آیه به‌صورت مستقیم به تفویض اشاره می‌کند آنجا که خدای متعال از زبان مؤمن آل فرعون فرمود:

وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ. (غافر / ۴۴)
و به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد؛ و کارم را به خدا وا می‌گذارم، که خدا نسبت به بندگانش بیناست.

نمونه دیگری که به‌وضوح مرحله تفویض را برملا می‌کند داستان آغاز تولّد موسی کلیم الله علیه السلام است. خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی نمود که نوباوه خویش را به دریا بیفکند و از این امر هراسی به دل راه ندهد. او نیز چنین کرد و سرانجام خداوندِ قادر فرزند را به مادرش بازگرداند. عملی که مادر موسی علیه السلام انجام داد چیزی جز واگذاشتن هستی خود به همراه توانمندی‌ها و احساسات خود نبود.

باز وحی آمد که در آبش فکن — روی در اومید دار و مو مکن
در فکن در نیلش و کن اعتماد — من ترا با وی رسانم رو سپید
(مولوی، ۱۳۷۸: دفتر سوم / ۳۸۵)

حدیثی زیبا متناسب با مرحله تفویض وارد شده است. این حدیث قدسی بیان می‌کند که خداوند هرکس را به غیر او امید نبندد، ناامیدش خواهد ساخت و در میان مردم بر او جامه ذلّت خواهد پوشاند، گرفتاری‌ها و نیز کلید گشایش آنها به دست خداست:

أُوحَى اللهُ إلى بعضِ انبيائِه في بَعضِ وَحيه: و عِزَّتي و جَلالي لَأَقطعَنَّ أمَلَ كلِ آمِلٍ، يُؤَمّلُ غيري باليأسِ و لأكسُوَنَّه ثوبَ المَذَلّةِ في الناسِ و لأُبعِدَنَّهُ مِن فَرَجي و فَضلي، أيُأمِّلُ عبدي في الشَّدائِد غيري و الشَّدائدُ بَيدَي و يَرجُوا سِوايَ و أنا الغَنِيُّ الجوادُ، بيدي مَفاتيحُ الابوابِ و هِيَ مُغلَقَةٌ و بابي مفتوحٌ لِمَن دَعائِي. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۶۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۲۱۴)
خداوند به یکی از پیامبرانش این چنین وحی فرمود: به عزت و جلالم سوگند، هرکس به غیر من امید داشته باشد ناامیدش خواهم کرد و در میان مردم جامه ذلت و خواری بر او خواهم پوشاند و او را از فضل و گشایش خود دور خواهم داشت. آیا در حالی‌که گرفتاری‌ها به دست من گشوده می‌شود، بنده من به دیگری امید بسته است و وقتی من بی‌نیاز و بخشاینده‌ام و کلید درهای بسته تنها در دست من است و آن را در برابر درخواست کننده می‌گشایم، چگونه بنده‌ام دست نیاز به‌سوی غیر من دراز می‌کند و به او امیدوار است؟

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

در توکّل انسان با سبب همراهی می‌کند اما در تفویض فرد همراه مسبّب است. در توکّل فاعل، کارها را برنامه‌ریزی می‌کند اما در تفویض، فرد از تدبیر و اندیشه خود ناامید است. در توکّل فرد تأثیر را از خدا می‌بیند اما در تفویض فرد هستی و نیروهای خود را از خدا می‌بیند. از این‌رو می‌توان گفت تفویض مرحله کامل‌تری از توکّل است.

مولوی متناسب با سطح دوم اعتماد به خدا به زیبایی سروده است:

دام و دد جمله همه اکّال رزق — نه پی کسبند، نه حمّال رزق
جمله را رزّاق روزی می‌دهد — قسمت هر یک به پیشش می‌نهد
رزق آید پیش هرکه صبر جست — رنج کوشش‌ها ز بی‌صبری توست
(مولوی، ۱۳۷۸: دفتر پنجم / ۴۳۵)

سطح سوم: تسلیم

حالت تسلیم بعد از توکّل و تفویض قرار دارد. خصیصه شاخص تسلیم آن است که مؤمن پذیرای فرمان حق بدون هیچ‌گونه گلایه و اعتراضی باشد. در توکّل و تفویض انسان نتایج کارها یا نیروها و هستی خود را به خدا واگذار می‌کند اما چه‌بسا هنوز در وجود او نسبت به افعال و احکام خدا اعتراضی باشد. مؤمن سِلم کسی است که کاملاً بی‌رنگ شده، رنگ خدایی بگیرد، کاملاً بی‌اراده شده، اراده او را پذیرا باشد و کاملاً بی‌خواست و مشیت شده، مشیت خدا را فرمان برد. تسلیم، گردن نهادن به امور غیبی است، پذیرش تمامی فراز و فرودها و سختی‌ها و دشواری‌ها است. قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که افرادی از مؤمنان هستند که ایمانشان کامل نمی‌شود مگر آنکه در برابر هیچ فرمانی از فرامین خدا دلتنگ نمی‌شوند و در برابر او تسلیم محض می‌گردند:

ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً. (نساء / ۶۵)
سپس از داوری تو در جانشان هیچ (دل) تنگی نیابند و کاملاً تسلیم شوند.

توکّل؛ یعنی من کار می‌کنم و نتیجه را به خدا می‌سپارم، تفویض؛ یعنی من هستی، نیرو و توانمندی خویش را به خدا واگذار می‌کنم، در تسلیم دو معنای پیشین وجود دارد افزون بر آنکه فرد پذیرای اراده و فرمان الهی نیز هست.

بنابراین اعتماد به نفس به‌معنای اعتماد به نیروها، ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و قابلیت‌هایی که خدا به انسان داده است، کاملاً با اولین سطح اعتماد به خدا یا توکّل سازگار می‌باشد. اما اگر میزان

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]
[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

سرسپردگی و اعتمادورزی به خدا فراتر رفت و به مرحله تفویض یا تسلیم رسید، اعتماد بـه نفـس معنا نخواهد داشت. در تفویض یا تسلیم اعتماد به هر چیز جـز خـدا رنـگ باختـه هویّـت خـود را یکسره از دست خواهد داد.

در حالت توکّل می‌توان به اسباب ظاهری مراجعه کرد و به آنهـا اعتمـاد نسـبی داشـت. بـر ایـن اساس می‌توان نیروگاه‌ها و سدها برپا ساخت، در دلِ سلول‌ها و مولکول‌ها نفوذ کرد، مهندسی ژنتیک نمود، جراحی‌های پیچیده انجام داد، داروهای نوین ابداع کرد، دستگاه‌های پیشرفته به صـحنه آورد و موشک و ماهواره طراحی و اختراع نمود. اینها همه و همه خلاف توکّل نیست و تنها با تکیـه‌زدن بـه توانمندی‌های خود و اعتماد به نفس فردی یا جمعی میسر است.

توکّل ترک تدبیر در سطوح اسباب نیست بلکه رفتن به سطح بالاتر از اسباب است. در این سطح انسانِ مؤمن با سبب اصلی ارتباطی مستقیم خواهد داشت. توکّل و اعتماد به خدا به‌معنای اعتمـاد بـه برنامه‌هایی است که خداوند در این جهان اجرا می‌کند و ایمان داشتن به این حقیقت اسـت کـه او در سطحی بالاتر از اسباب فرماندهی و تدبیر می‌نماید.

در قرآن کریم بارها دو موضوع آزاردادن پیامبران و توکّل آنان به خدا در کنار یکدیگر مطرح شده است. وظیفه پیامبران خدا تبلیغ و تذکار است. کار آنان افکندن بانگ خدا در عالم است. آنان در ایـن مسیر از هیچ تلاش و مجاهدتی فروگذار نمی‌کنند و حتی گاه شکنجه می‌شوند، از میـان بـه دو نـیم شده‌اند و به آتش افکنده شده‌اند اما براساس تدبیر عام الهی تلاش و کوشـش خـویش را بـه نهایـت رسانده‌اند. در برابر پیامبران، مخالفان و شیاطین مقاومت کرده‌اند و گاه بر انبیا پیـروز شـده‌انـد. قـرآن توصیه می‌کند که انبیا حزن و یأس به دل راه ندهند، اگـر آزاری دیدنـد از توکّـل خـویش نکاهنـد و شکیبایی پیشه کرده دلتنگ نباشند؛ زیرا خداوند با آنها است.

این امر بدین معنا است که مدیریت عالم به دست او است، تمام نیروها و اسباب جهان در قبضـه قدرت او است و او تضمین‌کننده خیرها و نیکی‌ها است، ما آدمیان از بسیاری از نیروهای مؤثر در این جهان غافلیم و صد البته از برنامه‌های خداوند برای جهان و آینده آن ناآگـاهیم و هرگـز نمـی‌تـوانیم ثمربخشی و کارسازی امور را تضمین کنیم. تنها اگر برنامه‌های ما بـا برنامـه‌هـای خـدا هماهنـگ و هم‌سو باشد ثمربخشی تلاش‌هایمان تضمین شده است. انسانِ عاقل بی‌ادعا کار خود می‌کند و تـدبیر جهان را به خالقِ عالم می‌سپارد.

نوشتار حاضر اعتماد به نفس را بر اساس سطح اول اعتماد به خدا، یعنـی توکّـل تنظـیم کـرده و تمامی مباحث آینده را بر این اساس فراهم نموده است.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

گـــر توکّل مـی‌کنـی در کـار کـن کشت کن پس تکیـه بـر جبّـار کـن
(مولوی، ۱۳۷۸: دفتر اول / ۴۶)

بی‌کلیـد، ایـن در گشـادن راه نیسـت بـی‌طلـب، نـــان سـنت الله نیسـت
(همان: دفتر پنجم / ۸۳۷)

توکّل و اعتماد به نفس

پرسشی که هماره دغدغه متفکران مسلمان بوده است این‌که آیا اعتماد به نفـس خاسـتگاه اسـلامی دارد؟ برخی بر این باورند که اعتماد به نفس ریشه در مباحث غربی به‌ویژه روان‌شناسی مـدرن دارد و این مفهوم با آیات، روایات و کتاب‌های اخلاقی و دینی بیگانه است، گذشته از اینکه در متـون دینـی مفهومی با عنوان «توکّل» که نقطه مقابل اعتماد به نفس محسوب مـی‌شـود، برجسـته شـده اسـت. تعبیر «اعتماد به نفس» ساخته فرهنـگ غـرب اسـت و نخسـتین بـار در سـال ۱۶۵۷ مـیلادی وارد فرهنگ غربی و زبان انگلیسی شده است. از این‌رو پیشینه و عمر آن حدود سه قرن است. همین امـر برخی را بر آن داشته که اظهار دارند اعتماد به نفس، صفتی ضداخلاقی یا لااقل غیراخلاقی است و با یکتاپرستی و زیستن مؤمنانه سازگار نیست.

در برابر، برخی بر این باورند که اعتماد به نفس در محدوده فضائل دینی مـی‌گنجـد و در مقابـل اعتماد به خدا قرار نمی‌گیرد؛ زیرا که می‌توان به نیروهای درونی تکیه کرد و در عین حال معتقد بـود که توانمندی‌ها و استعدادهای درونی از سوی خداست و در واقع ما بـر «نیروهـای خـدادادی» تکیـه می‌کنیم و از این ظرفیت برای رشد و تعالی بهره می‌گیریم. گذشته از اینکه تعابیری در متـون دینـی وجود دارد نظیر: عزّت نفس، قیمت نفس، حرمت نفس، معرفت نفس و مسـئولیت‌پـذیری نسـبت بـه افعال و سرنوشت که کاملاً مفهوم اعتماد به نفس را افاده می‌کنند. جهت واشکافی حقیقت اعتماد بـه نفس و نسبت آن با مفهوم ارزشمند توکّل سزاست مباحثی پیش‌رو قرار گیرد.

الف) دیدگاه‌ها

در باب مفهوم اعتماد به نفس در رابطه با متون اسلامی دیدگاه‌ها و نظریه‌های متفاوتی مطـرح شـده است؛ برخی با این پدیده روان‌شناختی مخالفت ورزیده آن را رهاورد تفکر مـدرن دانسـته‌انـد، بعضـی دیگر بر این باورند که گرچه تعبیر اعتماد به نفس در متون دینی نیامده اما مفهوم آن و شاخصه‌هایی که با آن در ارتباطند در متون دینی به وفور یافت می‌شوند. لذا می‌توان آن را با نگاهی خاص پذیرفت

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

و برای آن تحلیلی دینی ارائه کرد و متناسب با نگاه توحیدی، عوامل و پیامدهایی بـرای آن برشـمرد. دیدگاه سوم راه میانه را پیش گرفته است.

یک. مخالفین

بعضی از متفکران معاصر اعتقاد دارند که اعتماد به نفس صفت غیر اسلامی و غیر اخلاقی است. این خصیصه با نگاه توحیدی و روحیه مؤمنانه ناسازگار بوده طبعاً در حیات معنوی مؤمنـان نمـی‌گنجـد و فرد دین‌دار باید از آن پرهیز کند. اعتماد به نفس نه تنها فضیلت محسوب نمی‌گردد بلکه دقیقاً نقطـهٔ مقابل اعتماد به خدا قرار داشته رذیلت تلقی می‌گردد:

اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (تغابن / ۱۳)
خداست که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان، پس باید تنها بر خدا توکل کنند.

علامه طباطبایی﵀ ذیل آیه به این نکته اشاره می‌کند که توکیل بدین معنا است که انسان دیگری را در تدبیر امورش به‌جای خود نشاند و او را به‌عنوان وکیل خود برگزیند. (طباطبـایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۳۰۶) انسانی که وکیل انتخاب کرد، طبعاً اراده وکیل جانشـین اراده موکّـل و فعـل او جـایگزین فعـل موکّـل خواهد بود. در این‌صورت هر اراده و رفتاری که وکیل انجام دهـد بـه‌عنـوان اراده و رفتـار موکّـل تلقـی خواهد شد. اگر انسان خدا را به‌عنوان وکیل برگزیند طبعاً باید او را اطاعت کرده اراده‌اش را تبعیت نماید.

علامه در ذیل آیه‌ای دیگر (هود / ۸۸) اشاره می‌کند که خداوند اشیاء را آفریـد، میـان پدیـده‌هـا روابطی برقرار نمود و تمامی آنها را با وجود برملا کرد. خداوند هر چیز را بخواهد قبض می‌کنـد و در هر چیز که اراده کند بسط ایجاد می‌نماید. لذا تمامی پدیـده‌هـا و امـور منسـوب بـه خداسـت و خـدا نسبت به همه چیز قاهر و مسلّط است. در این‌صورت انسان مؤمن باید توکّـل بـه خـدا داشـته بـه او رجوع و انابه نماید. (همان: ۱۰ / ۳۶۹)

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. (طلاق / ۳)
و هرکس بر خدا توکل کند، پس او برایش کافی است.

کسی که فقط بر خدا توکّل کند از خود رها شده خواست‌هـا و ارادهٔ خـویش را در مشـیت و اراده خدا محو می‌کند. در این‌صورت خداوند برای او کافی است و همو شرایط را برای حیات سالم بنده‌اش فراهم می‌نماید. اگر کسی بپندارد که مالک چیزی است یا امری برای او سبب‌ساز اسـت، ایـن فکـر، پندار کاذبی بیش نیست. واقعیت آن است که تنها خداست که قادر، مالک و مدبّر امـور اسـت و هـیچ

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

امر دیگری نمی‌تواند نیازهای انسان را تأمین کند. لذا باید از تمامی اسباب ظاهری قطع امید کرد و فقط امید و اعتماد خویش را به لطف خدا گره زد. (همان: ۱۹ / ۳۱۳ و ۱۵ / ۲۳۳)

علامه ذیل آیه ۶۲ سوره زمر به این نکته اشاره می‌کند که خداوند خالق هر چیز است. خالقیت اقتضا دارد که همو مالک هر چیز باشد. پس هیچ کس جز او در این جهان مالکیت نداشته برای انسان هم نمی‌توان مالکیت در نظر گرفت. حال اگر انسان مالک خود نیست پس چگونه می‌تواند بر نفس خویش تکیه کند و به آن اعتماد ورزد؟ (همان: ۱۷ / ۲۸۸) علامه همین رویکرد را در موارد دیگر نیز مطرح کرده نسبت به «نفی اعتماد به اسباب ظاهری» از جمله اسباب درون انسان اصرار می‌ورزد. (همان، ۱۰ / ۱۱۳ و ۱۶۱ و ۱۲ / ۳۲ و ۳۴۴ و ۱۸ / ۲۵) ایشان ذیل آیه ۱۲۳ سوره هود بیان می‌کند:

> اذا کان الامر کله مرجوعاً الیه تعالی فلا یملک غیره شیئاً و لا یتقبل بشيء فاعبده سبحانه و اتخذه وکیلاً في جمیع الامور و لا تتوکل علی شيء من الاسباب دونه لانها اسباب بتسبیبه غیر مستقلة دونه، فمن الجهل الاعتماد علی شيء منها. (همان: ۱۱ / ۷۲)

علامه بعد از اتخاذ موضع فوق مبنی بر نفی اعتماد مطلق نسبت به اسباب ظاهری و ازجمله نیروهای درونی، گویا خود را با پرسشی اساسی مواجه دیده است و آن اینکه از یک طرف آیات توکّل به ما توصیه می‌کنند فقط اعتماد به خدا کنیم و از سوی دیگر بسیاری از آیات حاوی توسّل به اسباب است و توسّل به اسباب را نفی نمی‌کنند؛ تو گویی میان «اعتماد به خدا» یا توکل و «اعتماد به اسباب» ناسازگاری وجود دارد. این مفسّر کبیر در موارد دیگر با عنایت به این مطلب رویکرد جالبی را اتخاذ کرده است:

> إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. (یوسف / ۶۷)
> حکم، جز برای خدا نیست؛ تنها بر او توکل کرده‌ام؛ و همه توکل کنندگان، پس باید تنها بر او توکل کنند.

آیه در باب ماجرای زیبای یعقوب﵇ و یوسف﵇ است. پدر بزرگوار در بخش پایانی این داستان به برادران توصیه می‌کند که با هم وارد سرزمین عزیز مصر نشوند بلکه از دروازه‌های مختلف به آن سرزمین قدم گذارند. یعقوب ﵇ در ادامه تصریح می‌کند که این حکم، فرمان الهی است و توکّل خویش را به‌صورت انحصاری به خدا ظاهر می‌سازد و امر توکّل را تعمیم داده به تمام مؤمنین تسرّی می‌دهد. در این مورد اتفاق جالبی می‌افتد و آن اینکه یعقوب﵇ از یکسو تدبیر کرده به اسباب ظاهری توسّل می‌کند و از سوی دیگر اظهار می‌دارد: من فقط بر او توکّل می‌کنم.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

المیزان اظهار می‌دارد که وکالت نوعی تسلط بر امر موکّل است و هرگاه انسان فردی را به عنوان وکیل اتخاذ نماید در واقع او را جهت اصلاح امور خویش بر خود مسلط ساخته و به او اعتماد ورزیده است. ما به خدا توکّل می‌کنیم بدین دلیل که او خالق، مالک و مدبّر تمامی امور از جمله امور ما است. پس تنها خداست که اصالتاً و مستقلاً مؤثر است و سبب‌سازی او مسلط بر تمام اسباب دیگر است. حال اگر انسان به اسباب عادی توسّل جست این امر بدین معنا است که آنها را سبب‌ساز مستقل نمی‌داند. از این‌رو توکّل هرگز به معنای «قطع ارتباط از اسباب ظاهری و نفی آنها» نیست بلکه دقیقاً به‌معنای «نفی تأثیر مستقل» از آنها است. براین اساس شاهدیم که یعقوب﵇ در عین حال که توکّل می‌کند، تدبیر کرده اسباب ظاهری را فرو نمی‌گذارد، آنها را اهمال نمی‌کند بلکه به آنها توسّل جسته سبب‌ساز واقعی، اصیل و مستقل را خدا می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱ / ۲۱۸)

از این رویکرد به دست می‌آید که سبب دو گونه است؛ سبب مستقل و سبب غیرمستقل. موضع علامه این‌گونه شد که نوع دومِ تأثیرگذاری، به اسباب ظاهری قابل استناد است؛ یعنی می‌توان به اسباب عادی و ظاهری به‌عنوان «سبب غیر مستقل و نااصیل» توسّل جست و این سخن با توکّل به خدا ناسازگار نمی‌نماید.

المیزان ذیل آیه ۱۲۹ سوره توبه بیان می‌کند که علّت دو گونه است؛ علّت تام و علّت ناقص. بی‌تردید می‌توان اسباب ظاهری را در زمره علت‌های ناقصه به حساب آورد هرچند که تمامیت علت بسته به اراده سبب حقیقی است. از این‌رو اعتصام به اسباب عادی با توکّل قابل جمع می‌باشد. (همان: ۹ / ۴۱۲)

پایان بخش دیدگاه علامه این سخن خواهد بود که معنای توکّل هرگز اعتماد به خدا به‌گونه‌ای که اسباب ظاهری الغا شود، نیست بلکه سخن این است که نسبت به اسباب ظاهری فقط باید سلب اعتماد قطعی نمود؛ زیرا که اعتماد قطعی یا توکل تنها در رابطه با مشیت و اراده مطلق معنا پیدا می‌کند:

> معنی التوکل علی الله أنه لیس اعتماداً علیه سبحانه بالغاء الاسباب الظاهریه بل سلب الاعتماد القطعي عن الاسباب الظاهریه. (همان: ۱۱۷)

بنابراین دیدگاه علامه طباطبایی را می‌توان این‌گونه ارزیابی و بازخوانی کرد: ایشان معتقد است که توکّل با توسّل به اسباب و اعتماد به آنها قابل جمع است. توکّل هرگز سلب مطلق اعتماد به اسباب عادی نیست. می‌توان به همراه داشتن توکّل به خدا، اسباب ظاهری را به عنوان مؤثّر غیر مستقل، علّت ناقصه، سبب نااصیل و فاعل وابسته در نظر گرفت.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

می‌توان به اسباب ظاهری نیز به گونه‌ای اعتماد ورزید. گویا اعتماد دو گونه است؛ «اعتماد قطعی» که «فقط به خدا» باید باشد و «اعتماد نسبی» که به «اسباب ظاهری» هم می‌توان روا داشت. اساساً به اسباب ظاهری می‌گوییم: «اسباب ظاهری»؛ زیرا که آنها را سبب «ظاهری» دانسته‌ایم و به نحو غیرقطعی به آنها تکیه و اعتماد کرده‌ایم. براین‌اساس اگر فردی به نیروها و توانمندی‌های خویش به‌عنوان «علّت ناقصه» و «نیروهای خدادادی» تکیه کرد و در عین حال سبب‌ساز واقعی را خدا دانست، این امر با توکّل ناسازگار نبوده قابل جمع می‌باشد.

بنابراین نمی‌توان دیدگاه علامه طباطبایی را به‌عنوان نظریه مخالف اعتماد به نفس ارزیابی کرد و الا هرگز نمی‌توان کار یعقوب﵇ و صدها فعل دیگر که از انبیا با روح توسّل به اسباب ظاهری اعم از بیرونی و درونی محقق شده است را توجیه نمود و طبعاً باید فتوا داد که تمامی آنها از موضع توکّل به خدا خارج شده‌اند که هرگز چنین مباد! به این عبارت علامه توجه شود که با صراحت اعلام می‌کند هرگز توکّل به‌معنای قطع ارتباط با اسباب و نفی انتساب امور به خود و دیگران نیست:

> فلیس التوکل هو قطع الانسان أو نفیه نسبة الامور الی نفسه أو الی الاسباب بل هو نفیه دعوی الاستقلال عن نفسه و عن الاسباب و ارجاع الاستقلال و الاصالة الیه تعالی مع ابقاء اصل النسبة غیر المستقلة التي الی نفسه و الی الاسباب. (همان: ۱۱ / ۲۱۸)

از دیدگاه علامه طباطبایی اعتماد به نفس حقیقی آن است که انسان مسئولیت زندگانی خود و شخصیت خویش را بپذیرد و برای تحقق آن و نیل به سعادت حقیقی و کمال واقعی تلاش و کوشش کند. اعتماد به نفس گوهری است خدادادی که درون انسان به ودیعت گذاشته شده و می‌توان درخشش و پرورش آن را در گذر زمان به نظاره نشست. از این‌رو اعتماد به نفس نه تنها مخالف روح توحیدی نیست بلکه لازمه اعتماد به خدا است؛ زیرا کسی که اعتماد به خدا دارد، قطعاً دارای اعتماد به نفس بالا است و اتکا به نیروهای درونی خویش را راهی جهت دریافت نصرت حق می‌داند. لذا از دیدگاه علامه طباطبایی اعتماد به نفس نه تنها با توکّل تناقضی ندارد بلکه لازمه آن محسوب می‌شود. واقعیت خارجی هم نشان از آن دارد که افرادی که دارای توکّل قوی می‌باشند، از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند. آنها نیروها و احساسات خود را خوب می‌شناسند و با تکیه بر داشته‌های خویش که چیزی جز داده‌های خدا نیست استوار و مستحکم گام برمی‌دارند و از هیچ مانعی هراس به دل راه نمی‌دهند. علامه طباطبایی ارتباط وثیق اعتماد به خدا و اعتماد به نفس را چنین بیان می‌کند:

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

> مراد از اعتماد به نفس این است که انسان در زندگی، لیاقت ذاتی خود را به کار انداخته به امید دیگران نباشد؛ نه اینکه از خدای تعالی بریده، خود را مصدر هر امید و آرزو و مؤثر حقیقی بداند. (همان: ۲۰۸)

دو. موافقین

رویکرد دیگری در میان دانشمندان مسلمان وجود دارد که هیچ‌گونه مخالفتی با اعتماد به نفس ندارد. در این موضع‌گیری، برخی اندیشمندان نه تنها با اعتماد به نفس مخالفتی نداشته بلکه بر آن تأکید نموده‌اند و از اعتماد به نفس با نگاه مثبت یاد کرده‌اند. استاد مطهری اعتماد به نفس را مضمون دینی و اسلامی می‌داند و بر این باور است که یکی از شیوه‌های تربیتی اسلام و نیز پیشوایان دین، پرورش حس اعتماد به نفس در مؤمنان است.

از سوی دیگر عمل در زندگی انسان نقش اساسی ایفا می‌کند و انسان‌ها با سعی و تلاش خویش سرنوشت خود را می‌سازند، لذا سرنوشت آدمی با عمل وی پیوندی عمیق دارد. انسان تنها با اتکا به عزم و ارادهٔ خود می‌تواند تلاش کند تا به سعادت برسد، شقاوت را از خویش دور سازد و در نهایت از خود شخصیتی الهی و شایسته ارائه دهد. توانمندی‌ها و نیروهای آدمی است که سبب بیداری و بینایی وی شده امید را در انسان زنده می‌کند و او را تا خدا بالا می‌برد:

> اسلام کوشش و سعی بلیغی دارد که در تعلیمات خود سرنوشت انسان را وابسته به عمل او معرفی کند؛ یعنی انسان را متکی به اراده خودش بکند. اسلام می‌گوید: ای انسان سعادت تو به عمل تو بستگی دارد. شقاوت تو هم به عمل تو بستگی دارد. درنتیجه انسان یک موجود متکی به خود و متکی به کردار و شخصیت خود می‌شود. این خودش عامل تحریک است، عامل بیداری و بینایی و توانایی است. امروز علمای تعلیم و تربیت چقدر کوشش می‌کنند که به اصطلاح حس اعتماد به نفس را در انسان بیدار کنند و به جا هم هست. اعتماد به نفسی که اسلام در انسان بیدار می‌کند این است که امید انسان را از هرچه غیر عمل خودش است از بین می‌برد. (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۵ / ۴۵۰)

همچنین رهبر معظم انقلاب در این سالیان اخیر به گونه‌های مختلف بر «اعتماد به نفس ملی» تأکید داشته‌اند. اعتماد به نفس دو گونه است؛ فردی و اجتماعی. کسانی که از اعتماد به نفس دفاع می‌کنند عمدتاً نگاه فردگروانه دارند و اعتماد به نفس را مقوله‌ای درونی، شخصی و فردی تلقی می‌کنند. اعتماد به نفس اجتماعی هم می‌تواند طیف گسترده‌ای را شامل شود. ایشان با طرح

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

عمومی‌ترین نوع اعتماد به نفس اجتماعی، ملت ایران را به داشته‌ها، توانمندی‌ها و نیروهای خود بینا کرده‌اند و سعی بر آن داشته‌اند که مردم نیروهای ملی خود را پرورش داده به فعلیت برسانند تا در مسیر تمدن اسلامی ساخته شود:

> خودباوری و اعتماد به نفس ملی یکی از دو رکن اساسی پیشرفت هر کشور است. (رهبر معظم انقلاب، بیانات در بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی‌ﷺ، ۱۳۸۸/۳/۱۴)

ایشان همچنین فرمود:

> ما به خصال ملی خودمان، به امکانات ملی خودمان، به ذخایر فرهنگی خودمان، یک اعتماد به نفس عمومی داشته باشیم که به آن گفتیم اعتماد به نفس ملی. این حالت بایست در یکایک جوان‌های ما بروز کند؛ یعنی جوان ما وقتی که می‌ایستد اینجا حرف می‌زند، باید اعتماد به نفس ملی خود داشته باشد؛ چون جوان، مظهر امید است. (رهبر معظم انقلاب، بیانات در دیدار نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۸۷/۷/۳۰)

حضرت امام‌ﷺ خطاب به مدیران کشور اظهار داشتند:

> اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار برمی‌آیید. (حاضری و علی‌خانی، ۱۳۷۷: ۹۵)

آن بزرگوار در باب اصل «ما می‌توانیم» چنین اظهار داشت:

> عمده این است که شما دو جهت را در نظر بگیرید که من کراراً عرض کردم، یکی اعتماد به خدای تبارک و تعالی که وقتی که برای او بخواهید کار بکنید به شما کمک می‌کند. راه را برای شما باز می‌کند، در هر رشته که هستید راه‌های هدایت را به شما الهام می‌کند و یکی اتکال به نفس، اعتماد به خودتان، شما خودتان جوان‌هایی هستید که می‌توانید همه کارها را انجام بدهید. (همان: ۱۳۵)

سه. دیدگاه میانه

سومین دیدگاه در باب نسبت میان اعتماد به خدا و اعتماد به نفس، راه میانه و حد وسط را در پیش گرفته است. این نظریه با تفکیک بُعد سلبی و ایجابی در اعتماد به نفس، نگاهی خاص به این مقوله دارد.

استاد مصباح یزدی با طرح مسئله توکّل اظهار می‌دارد که بر اساس فرهنگ اسلامی انسان خداوند را تکیه‌گاه مطمئنی برای خود قرار داده تمام امورش را به او واگذار می‌نماید. همان‌گونه که انسان در کارهای دنیوی برای خود وکیل برمی‌گزیند و کارهای خود را به او وامی‌گذارد تا به آثار

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

درخشانی دست یابد، شایسته است بنده خدا در همه امور زندگی به خداوند تکیه کند و او را وکیل خویش قرار دهد تا خواسته‌هایش بدون هیچ اضطرابی تأمین گردد.

ایشان سپس به طرح مسئله اعتماد به نفس می‌پردازد. (مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۱۷ - ۱۶) کسی که در صدد است تا نیازمندی‌های خود را برطرف سازد سه راه در پیش دارد؛ به خود اعتماد کند، به دیگران اعتماد ورزد و اتکاء خویش را فقط بر خدا قرار دهد. در میان سه راه پیش‌گفته بدترین انتخاب، اعتماد به دیگران است. اما اگر کسی راه نخست را برگزید که در این‌صورت به آن اعتماد به نفس اطلاق می‌گردد، این حالت از دو بُعد قابل بررسی می‌باشد؛ بعد ایجابی و سلبی. بعد ایجابی بدین معنا است که انسان به خود تکیه کرده از خدا سلب اعتماد کند. این حالت با فرهنگ توحیدی ناسازگار بوده قابل قبول نمی‌باشد؛ چرا که تمام نیروها و توانمندی‌هایی که انسان در اختیار دارد از سوی خداست، هستی و داشته‌هایش به خدا تعلق دارد و او هیچ مالکیت حقیقی نسبت به آن نخواهد داشت.

اما بعد سلبیِ اعتماد به نفس بدین معنا است که انسان به دیگران اعتماد نکند. این رویکرد هم از دیدگاه روان‌شناسی مورد تأیید است و هم از دیدگاه توحیدی قابل قبول. در قرآن کریم و احادیث مطالب فراوان و ارزشمندی وارد شده است مبنی بر اینکه تکیه کردن به غیر خدا، ناامیدی را درپی خواهد داشت:

اما بُعد سلبی «اعتماد به نفس» یعنی عدم اعتماد به دیگران، هم از دیدگاه روان‌شناسی و هم از نظر توحیدی مورد قبول و فاعل آن لایق تحسین و ستایش است. (همان: ۱۷)

مروری بر دیدگاه‌های پیش‌گفته این حقیقت را برملا می‌کند که علامه نه تنها اعتماد به نفس را با توکّل ناسازگار ندید بلکه به این حقیقت والا اشاره کرد که کسی که اعتماد به خدا دارد قطعاً دارای اعتماد به نفس بالا است. از نظر ایشان اعتماد به نفس با نگاه توحیدی می‌تواند سازگار باشد و می‌توان به نیروهای خدادادیِ درون، اعتماد نسبی داشت و با تکیه بر آنها آینده ابدی را برای خود رقم زد.

مسئله استاد مصباح یزدی جمع اعتماد به نفس با نگاه توحیدی است که دیدگاه علامه طباطبایی به خوبی آن را آفتابی نمود. استاد مصباح یزدی با ردّ بُعد ایجابی اعتماد به نفس، آن را به این معنا نفی کرد که انسان با قطع نظر از خدا به نیروهای خود تکیه کند که در این‌صورت اعتماد قطعی به توانمندی‌های خود داشته نیروهای خود را از خدا نمی‌بیند. پرواضح است که این برداشت از اعتماد به نفس از دیدگاه اسلام قابل قبول نیست و با فرهنگ توحیدی ناسازگار می‌باشد. لذا استاد مصباح یزدی نیز اشاره کرد که اگر انسان «از هر نظر» به خود اعتماد کند:

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

> بُعد ایجابی بدان معناست که انسان از هر نظر به خود متکی باشد. این حالت گرچه از دیدگاه روان‌شناسی پسندیده و بدان سفارش شده است، لیکن در فرهنگ توحیدی صحیح و قابل قبول نیست. (همان: ۱۶)

اما لازم نیست در اعتماد به نفس انسان از هر نظر به خود متکی بوده سلب اعتماد کامل از خدا داشته باشد. بلکه این‌گونه هم می‌توان نگاه کرد که داشته‌های من، داده‌های خداست، نیروهای درونی از سوی خدا به انسان داده شده است و همان‌گونه که خداوند امکانات بیرونی را مسخّر انسان نموده است و می‌توان به آنها به‌عنوان اسباب ظاهری توسّل جست، می‌تواند قابلیت‌ها و ظرفیت‌های درونی را هم مسخّر و تکیه‌گاهی برای آدمی قرار دهد. اعتماد به خود؛ یعنی تکیه بر نیروهایی که خدا به من داده است و اتّکال به امکانات فراوان و ارزشمندی که به لحاظ درونی خدا در اختیار من نهاده است.

فرد مؤمن با این نگاه هم توانمندی‌های خودش را از خدا می‌بیند و هم می‌تواند با تکیه کردن بر آن سرنوشت خویش را بسازد، سربار دیگران نباشد و با رهایی از کسالت، فعّالانه ظاهر گردد و توانمندی‌های خود را در راه رشد فردی و اجتماعی قرار دهد. بر این‌اساس حتی می‌توان از اعتماد به نفس فردی تعدّی نمود و با تکیه بر امکانات جمعی و با اعتماد به نفس ملی، ظرفیت‌ها و امکانات کشور را در راستای ساختن تمدّن اسلامی قرار داد.

حاصل آنکه مخالفین اعتماد به نفس چه به‌صورت کلی و چه به‌صورت نگاه میانه، موافق از آب درآمدند؛ بدین معنا که مخالف، مخالفت قطعی ندارد و روشن شد که او در واقع موافق و مدافع است. از این‌رو با نگاه نهایی می‌توان اظهار داشت که تمامی اندیشمندان مسلمان موافق بلکه مدافع اعتماد به نفس فردی و جمعی می‌باشند.

ب) دلائل

مفهوم اعتماد به نفس در متون دینی به گونه‌های مختلف قابل مشاهده است. این حالت دارای شبکه مفهومی است؛ یعنی کسی که دارای اعتماد به نفس است او دارای عزّت‌نفس می‌باشد، خود را تحقیر نمی‌کند، دیگران را خوار نمی‌نماید، اهل کار و تلاش است، نیروها و امکانات را به خوبی می‌شناسد، هدفمند است، به خود احترام می‌گذارد، کرامت نفس خویش را پاس می‌نهد، فردی امیدوار می‌باشد، از عزم و اراده جدّی برخوردار است، از مشکلات نمی‌هراسد، راه رسیدن به قلّه‌ها را به خوبی می‌داند، نگاهی مثبت دارد و با توکّل به خدا از توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها بهره می‌برد تا اهداف متعالی را محقق سازد.

تمام مفاهیم پیش‌گفته در متون دینی یافت می‌شود و هر کدام می‌تواند دلیل معتبر به نفع اعتماد به نفس تلقی گردد. در اینجا به چند نمونه واضح و آشکار از دلایل و شواهد اشاره می‌شود:

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

یک. اصل کسب و کار

اگر آدمی بخواهد استعدادها و ظرفیت‌هایش شکوفا گردد و پرورش یابد تنها یک راه پیش‌روی اوست و آن اینکه از مرحله آرزو و تخیل عبور کند و به وادی اقدام و عمل گام نهد. تنها عاملی که می‌تواند نیروهای نهفته انسان را به فعلیت برساند و اهدافی را برای انسان به منصّه ظهور رساند تکیه بر سعی و تلاش خویش است. مراجعه به متون دینی به ما نشان می‌دهد که عمل و سعی اهمیت خاصی داشته سرنوشت مثبت یا منفی را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

در متون دینی به این حقیقت اشاره شده است که انسان در گرو اعمال خویش است و شخصیت آدمی بر اساس سعی او ساخته می‌شود. اساساً شخصیت انسان، برایند مجموعهٔ رفتارها و کنش‌های اوست. آدمی فقط مالک تلاش خویش است و آنچه برای او باقی خواهد ماند، عمل اوست:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى. (نجم / ۳۹)
و اینکه برای انسان جز کوشش او نیست.
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ. (مدثر / ۳۸)
هر شخصی در گرو دستاورد (خویش) است.

هرکس رهین عمل خویش است، آدمی گروگان کرده‌های خود است و انسان تنها با عمل می‌تواند به نتایج دلخواه دست یابد. از سوی دیگر عمل؛ یعنی استفاده از نیروها و توانمندی‌های درونی. انسان سرنوشت خود را بر اساس اعمال خویش می‌سازد و اعمال انسان تنها با تکیه بر نیروها و توانمندی‌های درونی شکل می‌گیرد. بنابراین با تکیه بر استعدادها و قابلیت‌ها می‌توان سرنوشت را ساخت.

دو. اصل توسل به اسباب

سنت این جهان بر این اصل استوار است که انسان با توسّل به اسباب به نتایج دلخواه دست می‌یابد. البته هیچ کدام از این سبب‌ها به خودی خود کارا نیستند. خداوند با هر پدیده‌ای دو کار می‌کند؛ یکی اینکه آنها را ایجاد می‌کند و دیگر آنکه به آنها سببیّت و علیّت می‌بخشد؛ یعنی هریک را سبب و علّتی جهت پدید آمدن اثری قرار می‌دهد. به‌عنوان نمونه خداوند آتش آفرید و آن را سبب سوزاندن قرار داد، خداوند آب خلق کرد و آن را رافع عطش قرار داد و خداوند نور آفرید و به آن خاصیت درخشندگی داد. پس خداوند موجوداتی خلق کرد و آنها را سبب قرار داد و سبب‌سازی نمود؛ یعنی او هم خالق و هم مسبّب است.

انسان می‌تواند بر اساس سنت این جهان به اسباب توسّل جوید و از طریق آنها اهدافی را محقق سازد. اگر توسّل به اسباب مجاز است، چنان‌که هست و اگر انسان‌ها از طریق تمسّک به اسباب به اغراض می‌رسند، که چنین است و اگر انبیا و اولیا به اسباب ظاهری دست یازیده‌اند چنان‌که شرح آن

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

در آیات به‌صورت گسترده آمده است، پس می‌توان به نیروها و ظرفیت‌های درونی به‌عنوان توسّل بـه اسباب و استفاده از اصل تسبّب، توسّل کرد و از آن برای آینده خویش بهره گرفت:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ. (مائده / ۳۵)
ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! خودتان را از [عذاب] خدا حفظ کنید و به او تقرّب جویید.

سه. ارزش و کرامت نفس

نفس آدمی گوهری گران‌بها است. مروّت انسان به شرافت نفس بستگی دارد، بهای بهشت به انـدازه شرافت نفس انسان است، شناخت نفس و آگاهی نسبت به قابلیـت‌هـا و ظرفیـت‌هـای آن بهتـرین و نافع‌ترین شناخت‌ها است و بزرگترین ناآگاهی‌ها جهل به نفس و استعدادهای خویش است.

این‌گونه مضامین به وفور در احادیث یافت می‌شوند و تمامی آنها دلالتی واضح بر اعتمادپذیری نسـبت به استعدادها و توانایی‌های خویش است. نفس وجود گران‌قیمتی اسـت و چنـان‌کـه بـه ارزش ایـن گـوهر گران‌بها توجه نمود و آن را پست و خوار نکرد می‌توان به بالاترین مراتب کمال؛ یعنی بهشت نائل شد:

إنَّ النَّفسَ لَجُوهَرةٌ ثَمينةٌ مَن صانَها رَفَعها و مَن إبتَذَلَها وَضَعَها. (آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۱)
نفس گوهری گران‌بها است، کسی که آن را حفظ کند تعالی یابد و کسی کـه آن را پست گرداند فرو افتد.

اگر کسی به ارزش خود واقف گردد و نفس خویش را بشناسد می‌تواند از ثمرات معرفت برخوردار شود. کسی که شرافتمند باشد و خود را جز به بهشت نفروشد ارزش‌های خود را دانسـته آن را صـرف امور پست و بی‌ارزش نخواهد کرد. امام علی﵇ به این نکته زیبا اشاره دارد که جوانمردی به میـزان شرافت انسانی می‌باشد:

عَلی قَدرِ شَرَفِ النفس تَکوُنُ المُرُوَّة. (همان)
جوانمردی و مروت به میزان شرافت انسانی است.

کسی که برای خود ارزش قائل باشد به هر عملی دست نمی‌زند، او مسـئولیت‌پـذیر خواهـد بـود، احترام خویش را نگه می‌دارد و مهم‌تر اینکه سعی می‌کند به دیگران آزار نرسـانده دیگـران از شـرّ او ایمن باشند. امام هادی﵇ فرمود:

مَن هانَت علیه نَفسُهُ فلا تَأمَن شَرَّه. (حرّانی، ۱۴۰۴: ۴۸۳)
هر که برای خود ارزشی قائل نباشد، از شرّش ایمن مباش.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

چهار. سیره عملی انبیا و اولیا

اصولاً توجه به روش‌هایی که بزرگان دین جهت تعلیم و تربیت به‌کار بسته‌اند می‌تواند راهگشا باشد. آنها با رفتار خویش افراد را رهبری می‌کنند و الگو بودن خویش را به منصّه ظهور می‌رسانند. شیوه برخورد آنان را می‌توان مؤثرترین وسیله تعلیم و تربیت دانست. انسان‌ها می‌توانند با استفاده از سیره عملی پیشوایان دین در زندگی کامیاب شوند و سرمشقی عالی گیرند. نصایح و گفته‌ها می‌تواند تأثیرگذار باشد اما «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

روش مقتدایان دینی این بوده است که با توکّل به خالق عالم، مشورت هم می‌کردند، تدبیر می‌نمودند و با استفاده از امکانات خود و دیگران مسیر هدایت را برای امت خویش می‌گشودند. ابراهیم علیه‌السلام جهت مقابله با بت‌پرستی بت‌ها را شکست، همو برای هدایت انسان‌ها پایه‌های خانه خدا را بالا آورد، نوح علیه‌السلام برای رهایی امت کشتی ساخت، یعقوب علیه‌السلام برای رهایی از آفات، تدبیر نمود تا فرزندانش از دروازه‌های مختلف وارد شوند، یوسف علیه‌السلام جهت رهایی از خشکسالی راهی پیشنهاد کرد و تدبیر نمود که هفت سال گندم ذخیره کنند و موسی علیه‌السلام جهت مقابله با فرعون شیوه‌های مختلفی را به کار بست.

بی‌شک پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از عالی‌ترین درجات توکّل برخوردار بود اما در تمام زندگانی خود نشان داد که به‌صورت عادی زندگی کرد و تدبیر نمود. ایشان زمانی که گرسنه می‌شد، غذا می‌خورد و اگر تشنگی بر آن وجود شریف غالب می‌آمد از آب استفاده می‌کرد. آن بزرگوار به هنگام بروز جنگ امکانات خویش را خوب می‌شناخت و برای پیروزی نقشه می‌کشید و با مشورت جنگ را اداره می‌کرد.

این امور همگی به ما نشان می‌دهد که می‌توان امکانات و ظرفیت‌های خود را تکیه‌گاه قرار داد و ضمن بی‌نیازی از دیگران می‌توان به داشته‌های خود توسّل جست و با اعتماد به آنها از خود فرد مفید و مؤثر ساخت. داستان ذیل به ما نشان می‌دهد که چگونه سیره عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انسان‌ها را وادار می‌کرد به نیروهای خود توجه و تکیه کنند.

یکی از صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روزگار سختی را می‌گذراند. او حتی قادر نبود که زن و کودک خویش را تأمین کند. با خود بارها فکر کرد که چه عملی انجام دهد تا اینکه به این نتیجه رسید حال و روز خود را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرح دهد. روزی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت اما قبل از آنکه سخنی بگوید شنید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می‌کنیم اما اگر کسی بی‌نیازی ورزد و دست حاجت دراز نکند، خداوند او را بی‌نیاز می‌کند.» آن مرد این سخن را شنید، به خانه برگشت اما چیزی نگفت. فضای مهیب فقر که بر خانه‌اش سایه افکنده بود او را برای بار دوم و سوم محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کشاند و همان سخن را شنید.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

آن صحابی بعد از شنیدن‌های مکرر، در قلب خود احساس کرد که کلید مشکلش در همین جمله نهفته است. با خود اندیشید که چه کنم؟ تصمیم گرفت که به صحرا برود، هیزم جمع کند و بفروشد. تیشه‌ای عاریه کرد، هیزم‌ها را جمع نمود و فروخت و از دسترنج خویش غذایی تهیه کرد. روزهای دیگر به این کار ادامه داد تا اینکه تیشه و لوازم دیگر را خرید. به تدریج توانست چندین غلام بخرد و صاحب سرمایه شود. استاد مطهری می‌گوید:

> وقتی آن مرد از محضر پیامبرﷺ خارج شد با قدم‌های مطمئن‌تری راه می‌رفت. با خود فکر می‌کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک و مساعدت بندگان نخواهم رفت، از نیرو و استعدادی که خداوند در وجود خودم به ودیعت گذاشته استفاده می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا در کاری که پیش می‌گیرم موفق گرداند و مرا بی‌نیاز سازد. (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۸ / ۱۹۶)

شاید زیباترین نمونه، داستان بستن پای شتر باشد. روزی مردی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و پرسید زانوی شترم را ببندم یا توکّل کنم؟ از این پرسش به دست می‌آید که سؤالی که در ذهن بسیاری از بزرگان و دانشمندان وجود دارد، در ذهن آن عرب بیابان‌نشین هم وجود داشت و آن اینکه آیا می‌شود هم توکّل کرد و هم به اسباب توسّل جست؟ پیامبر گرامی اسلامﷺ با تعبیری زیبا راه‌حل را چنین بیان فرمود: از اسباب ظاهری کمک بخواه و نیز توکّل کن. این پاسخ بدین معنا است که توسّل به اسباب ازجمله توسّل به نیروها و توانمندی‌های درون با توکّل قابل جمع بوده و سازگار است:

> جاء رجل الی رسول الله فقال: یا رسول الله أُرسلُ ناقتی و أَتَوَکَّل أو أَعقِلُها و أَتَوکَّل؟ قال: إعقِلها و تَوَکَّل. (طبرسی، ۱۳۸۵: ۳۱۹)
>
> مردی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، زانوی اشترم را ببندم و به خدا توکّل کنم یا رهایش بگذارم و توکّل کنم؟ فرمود: با توکّل زانوی اشتر را ببند.

به گفته مولوی:

> گفت پیغمبر به آواز بلند — با توکّل زانوی اشتر ببند
> رمز الکاسب حبیب الله شنو — از توکّل در سبب کاهل مشو
>
> (مولوی، ۱۳۷۸: دفتر اول، ۴۴)

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

نتیجه

حاصل آنکه توکل عبارت است از وکیل قرار دادن کسی که تدبیر امور دیگران می‌کند، حافظ و کارساز می‌باشد، کفالت‌کننده روزی بوده به او می‌توان اعتماد داشت. خداوند سبب‌ساز عالم است و همو است که به اشیاء سبب‌سازی داده یا از آنها سببیت را می‌ستاند. لذا اسباب قابل اعتماد نمی‌باشند.

اعتمادورزی به خدا دارای سطوح مختلفی است. در سطح اول آدمی تدبیر می‌کند اما نتایج را به خدا وا می‌گذارد. اولین سطح اعتماد به خدا توکل نام دارد. سطح دوم یا تفویض بدین معناست که مومن هم نتایج را به خدا وامی‌گذارد و هم تمام نیروها و استعدادهای خویش را و از این طریق سرسپردگی بنده به خداوند افزایش می‌یابد. عالی‌ترین سطح اعتماد به خدا، تسلیم نام دارد که مومن در این مرحله هیچ گلایه و اعتراضی نسبت به افعال خدا نخواهد داشت و به‌معنای حقیقی تمام امور را به خدا وامی‌نهد. بر این اساس خداوند برای بندگان کافی است؛ زیرا که او تنها تأثیرگذار در جهان هستی می‌باشد و تمامی اسباب و وسایل به اذن او موثر بوده و فعال می‌شوند.

منابع و مآخذ

- *قرآن کریم*.
- آل‌سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، ۱٤۰۸ ق، ***تیسیر الکریم الرحمان***، بیروت، مکتبة نهضة العربیه، چ دوم.
- آلوسی، شهاب‌الدین سید محمود، ۱٤۱۵ ق، ***روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی***، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- آمدی، عبدالواحد، ۱۳٦٦، ***غرر الحکم و درر الکلم***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن‌عاشور، محمد بن طاهر، بی‌تا، ***التحریر و التنویر***، بی‌جا.
- ابن‌عجیبه، احمد بن محمد، ۱٤۱۹ ق، ***البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید***، قاهره، حسن عباس زکی.
- بروسوی، اسماعیل حقی، بی‌تا، ***تفسیر روح البیان***، بیروت، دار الفکر.
- بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، ۱٤۱۵ ق، ***لباب التأویل فی معانی التنزیل***، تصحیح محمدعلی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- بلخی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۷۸، ***مثنوی معنوی***، تهران، طلایه.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق، ۱٤۲۲ ق، ***الکشف و البیان عن تفسیر القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

- حاضری، علی‌محمد و علی‌اکبر علی‌خانی، ۱۳۷۷، ***خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی‌قدس‌سره.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱٤۰۹ ق، ***تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه***، قم، مؤسسه آل البیت‌علیهم‌السلام.
- حرّانی، حسن علی ابن شعبه، ۱٤۰٤ ق، ***تحف العقول عن آل الرسول***صلی‌الله‌علیه‌وآله، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حسینی شیرازی، سید محمد، ۱٤۲٤ ق، ***تقریب القرآن الی الاذهان***، بیروت، دار العلوم.
- زحیلی، وهبة بن مصطفی، ۱٤۲۲ ق، ***تفسیر الوسیط***، دمشق، دار الفکر.
- زمخشری، محمود، ۱٤۰۷ ق، ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التنزیل***، بیروت، دار الکتب العربی، چ سوم.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱٤۱٦ ق، ***تفسیر الجلالین***، بیروت، مؤسسه النور.
- شبّر، سید عبدالله، ۱٤۰۷ ق، ***الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین***، مقدمه سید محمد بحرالعلوم، کویت، مکتبة الالفین.
- شعیری، تاج‌الدین، ۱۳٦۳، ***جامع الأخبار***، قم، انتشارات رضی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۷، ***تعالیم اسلام***، قم، بوستان کتاب.
- ـــــــــــ، ۱٤۱۷ ق، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ پنجم.
- طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۸۵ ق، ***مشکاة الانوار فی غرر الأخبار***، نجف، کتابخانه حیدری.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ق، ***مجمع البیان لعلوم القرآن***، مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصرخسرو، چ سوم.
- طنطاوی، سید محمد، بی‌تا، ***التفسیر الوسیط للقرآن الکریم***، بی‌جا.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳٦۹، ***اخلاق ناصری***، تصحیح مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فارابی، ابونصر، ۱۳۷۱، ***التنبیه علی سبیل السعادة***، تحقیق جعفر آل‌یاسین، تهران، حکمت.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۳۹۹ ق، ***الحقائق فی محاسن الاخلاق***، بیروت، دار الکتب العربی.
- ـــــــــــ، ۱٤۱۵ ق، ***تفسیر الصافی***، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر، چ دوم.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]

- قاسمی، محمد جمال‌الدین، ۱٤۱۸ ق، ***محاسن التأویل***، تحقیق محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- کاشانی، ملا فتح الله، ۱٤۲۳ ق، ***زبدة التفاسیر***، تحقیق بنیاد معارف اسلامی، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳٦۵، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱٤۰۳ ق / ۱٤۰٤ ق، ***بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار***علیهم‌السلام، بیروت، موسسه الوفا، چ دوم.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷٦، ***راهیان کوی دوست***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌قدس‌سره.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸٤، ***مجموعه آثار***، تهران، صدرا، چ سوم.
- مغنیه، محمدجواد، بی‌تا، ***التفسیر المبین***، قم، بنیاد بعثت.
- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، ۱۹۹۹ م، ***الفواتح الالهیة و المفاتح الغیبیة***، مصر، دار رکابی.
- نراقی، ملااحمد، ۱۳۷۷، ***معراج السعادة***، قم، هجرت.
- نوری، حسین بن محمدتقی، ۱٤۰۸ ق، ***مستدرک الوسائل*** و مستنبط المسائل، قم، مؤسسة آل‌البیت‌علیهم‌السلام.

[Downloaded from tafsir.maaref.ac.ir on 2024-04-19]

[DOR: 20.1001.1.22287256.1392.4.15.2.5]